

اصول وقواعد تحقیقات فلسفه

لغات و السنه

— ۲ —

ترجمه و تکرار جناب فاضل قاری عبدالله خان
عضو انجمن از سخندان فارس

بیب زمینی ؛ یعنی آلو و عیناً ترجمه (بیوتی تو) بوده و ظاهر است که از فرائض آمده است .
آبجوش ؛ کشمش معروف . و ازین قبیل الفاظ مرکب بسیار است .
(۳) گاه لفظی را اشتقاق می نمایند مانند « بستنی » که منسوب به بستن است بمعنی آب
بیخ بسته کوزه .



(۴) گاه چیز نو وارد با نام خود یکجا بجای دیگر نقل نماید مانند (تلکراف) که در فارسی
معنی پیام تار مستعمل است و درین لفظ اهل زبان تصرف کرده تیل گویند چنانکه در محاوره
گویند هشت روز است خط نوشته بودم جواب نیامد ناچار امروز (تیل) زدم .

منات ؛ لفظ روسی و بمعنی نوت است .

یرتغال ؛ نوعی است از پسته که در شمال از پسته بزرگتر است و بهمان نام مشهور است .

کالسهک ؛ هم لفظ روسی و در فارسی مستعمل است . ازین قبیل الفاظ بسیار در فارسی دخیل
گشته و زبان زد عموم می باشد . گاهی نام اصلی چیز در اثر نقل بملک دیگر متروک گشته نام تازه
می یابد .

چاپ ؛ صنعت طباعت از هند با ایران رفته و نامش بر حال مانده .

(۵) - در اصطلاحات هند نیز بعضی الفاظ دخیل گشته و زنده مانده و وظیفه خود را اجرا
میدارند و چون علم همواره در ترقی و اصلاح پذیر است بعضی الفاظ متروک و برخی تازه مستعمل
گردد چنانکه از معانی لغات می سانه ریاضی و جغرافیا در اردو این مطلب بخوبی آشکار می شود .
مبوه (آم) را سلطان محمود غزنوی (نیزک) نام گذاشت و گفت مبوه بدین لطافت را

منات فارسی ترکستانی است و روسی آن - ریل - یا - رویل - می باشد . مترجم

نامی بدین زشتی درخور نیست و در هنگام نهضت بهند این نام را برین میوه گذاشته بود و بعضی آنرا (انبه) میگویند. امیر خسرو دهلوی از میوه‌های هند در قرآن السعدین تعریف کرده و در آنجا میگوید:

فترك خوش مغز کن بوستان خو بترین میوه هند وستان
 نعمت خان عالی در رسید انبه بدوست خود حسن خان می نویسد:

انبه فرستاد حسنخان بمن انبه الله نباتاً حسن

اکبر جلال الدین نام تازه بر اشیاء بسیار گذاشت که بعضی تا هنوز مستعمل و بعضی متروکست از آنجمله طائفه خاکروب را حلال خور نام گذاشت بسبب رنجبری در کار و تا امروز مستعمل است

حمائل گل را که بهندی هار (۱) میگویند (پل مال) نام گذاشت و گفت اسباب زینت را چنین نامی بد شکوفی است چه هار بمعنی شکست هم آمده ولی پل مال متروک شد.

جها تکبر (شب جمعه) را بعلتی که روز آزادی و خورسندی است مبارک شنبه و دوشنبه را کم شنبه نام گذاشت بعلتی که میگفت اکثر اندیشه و هموم بر این روز پیش آمده لکن هر دو نام متروک شد.

همچنین شراب را (رغام رنگی) نام نهاد و متروک گردید.
 محمد شاه بلبل را کلدیم نام گذاشت و تا کنون مستعمل است.

سنگتره (ستره معروف) را رنگتره نام نهاد و گفت مناسب نیست چنین میوه لطیف را سنگ زنند بلکه رنگ تره خوب است که شاداب و خوش رنگ می باشد.

شاه عالم سرخاب (نوعی است از مرغابی) را اکسره نام نهاد ولی متروک گردید.

و ازین قبیل است ملانی (قیاق) که بعضی آنرا بالائی گفتند و در لکنؤ بهمین نام مستعمل است ولی در سایر بلاد هند شهرت نیافت.

اگر گویند عمر و تاریخ زبان یعنی چه؟ گوئیم همچنانکه در بشر اقوام و طوائف بسیار بوده نمویابند و ترقی کنند و بعد رو با انحطاط رفته فنا پذیرند اینچنین در السنه، اقوام و طوائف گوناگون بوده و هست و خواهد بود. عالم السنه بدولت الفاظ آباد است که در اطوار وجود سیر دارد چنانکه پیدا می شود و از جای بجای سفر میکند. حرکات و حروف و معانی آن تغییر پذیرفته و وضعش بدل می شود و نامی یابد و ترقی و تنزل میکند و بالاخره می میرد.

غالباً تغییر الفاظ فرع از تغییر سلطنت بوده و این تغییر ضروری است چه سنت الهی عز اسمه برین رفته و ما در آتی ازان صحبت میکنیم.

عمل تغییر در الفاظ و عبارت در هنگام امن نیز جاری بوده از سیر در تنزل و ترقی و زوال و فنا باز نمی ماند و کس نتواند که ازین تغییر جلوگیری کند. گوئی آب دریاست که کس راه

«۱» - هار - در فارسی بچند معنی آمده از جمله مروارید و غیره جواهر در رشته کشیده شده را هم گویند فخرگرانی گوید؛ زرد ماد و هجر برادر - کسسته هار مروارید دربر. فرهنگ جهانگیری.

جریانش بسته نمیتواند. ملت، آرام سلطنت برقرار می باشد ولی تغییر الفاظ از جریان نمی ایستد. اگر حکمت فارسیه نام کتاب شیخ بوعلی سینای بلخی در اثر شاهنامه و دیوان ناسر خسرو بدخشی در نظم مطالعه شود بصد ها لفظ متروک دیده می شود که اکنون شیوع ندارد همین طور صد ها لفظ است که معنی آنها از فرهنگهای فارسی معلوم می شود و بسیاری دیگر در فرهنگها هم نبوده و بکلی متروک گردیده اند.

از مؤلفات عدیده در یک زبان در قرون مختلفه و تغییرات وارده در آن آشکاری شود که عالم زبان بمثابة سرزمینی است که نباتات در آن فصل بفصل رسته سر سبز و خرم میگردد و پس از چندی پژمرده و خاک می شود. روح مطلب این است که متخصص زبان از نظر در طبیعت زمین یا احتیاجات انسان تنها تغییر زبان را درک نمیکند بلکه مانند مورخ یا تجر به یا مدبر سنجیده کار در امور سلطنت از نظر بر احوال گذشته و حال یک زبان بر مقدرات آینده آن از بقا و فنا حکم می نماید که باقی خواهد ماند یا خواهد مرد طوریکه فارسی یک وقت در تحت اثر عرب بوده و امروز در تحت اثر مغرب زمین بنظر می آید.

اکثر واسطه دخول الفاظ زبانی در زبان دیگر تجارت و ارتباط اقوام با یکدیگر بوده. عموماً قاعده دخول الفاظ، همین رواج بعضی لباس و خوراک و سایر اجناس یا رواج مطالب علمی و اسباب ممالک غیر است در ملک دیگری. رواج این چیزها گاهی به همراه نام اصلی میباشد و گاه نام اصلی متروک شده نام تازه می یابند. در اثر استیلای عرب بر فارس و سکنه وارده بر ملک و مملکت و دیانت و سکونت بسیاری از اهالی بشف اسلام رسیدند و بسیاری آواره گشتند و بعضی که قوه فرار نداشتند جایجا بگوشه خمول نشستند ازینجهت برداختی بزبان فارسی نشد و در نتیجه علوم و فنون و سایر سامان قدیمه طریق فنا پیش گرفت و پس از آن علم و ادب از فضایی عرب و سایر مسلمانها که درزی عرب درآمدند رونق افزای مملکت گردید و بواسطه آن بسیاری از الفاظ فارسی بکلی طریق فنا پیش گرفت و بسیاریکه ماند از بی رختی متروک گردیدند. *مطالعات فرسکی*

در عهد سلاطین مغل در هند رجال دربارود ار الانشاء شاهی اسامی بسیاری برایشای مختلفه وضع نمودند که در کتب تواریخ و دیوان این شعری آورده اند و در ضبط آمده از آنجمله است:

(رسد) که بمعانی که در هند مستعمل است در ایران کس نمیداند چه در آنجا رسد را سورات میگویند.

(منشی) در زبان فارسی بمعنی لغوی خود که انشا پرداز است مستعمل است و در هند بمعنی

مرز است *تمسک* بمعانی که در هند متعارف است در ایران نمیدانند.

(رسید) در هند قبض الوصول (۱) را رسید میگویند اما در ایران رسید را باینمعنی کس نمیداند

(گاو نکیه) فارسی هندی است در فارسی متکا و بالمش میگویند.

(روشنائی) بمعنی سیاهی نوشته است و در ایران مرکب مشهور است.

(دست پناه) در هند بمعنی آشکیر و در فارسی آله معروف گلکاری است.

مالیده یا مالیده - در هند (طعام معروف) و در فارسی ایران و افغانستان مالیده و چنگالی میگویند.

۱- در افغانستان و ایران «قبض» بیاض است مستعمل است

عطر دان یا ندان و غیره کلمات بسیاری است که بنوشتن نمی گنجند .

اکثر الفاظ در عربی و فارسی و هندی بمعنی مخصوص مستعمل بوده و در اثر انقلاب زمانه بعلمت حدوث افکار نازه بیکر خود را بدل نموده و بمعانی جدید استعمال یافتند که ما همه را بچشم دیدیم تهذیب در لغت بمعنی پاک نمودن و اصلاح کردن است اکنون بهیشت مجموعی معانی مدنیت و اخلاق اطلاق می شود . این خیال از زبان انگلیس بزبان ماداخل گشته اما باندک تعمق ظاهر میگردد که اکنون معانی بسیاری در آن ملحوظ است از قبیل دریشی و غیره که با معنی اصلی آن تفاوت دارد بلند نظر ، معنی آن ظاهر ولی اکنون بر شخصی اطلاق میشود که هیچ رتبه بلندی را بخاطر در نیابورده همیشه طالب ترقی و جاه بوده در حصول مقصود خود از هیچ تدبیری مخوف باز نماند . و سی جل سال است که بدین معنی استعمال میشود .

عزت طلب : این لفظ را از خوردی شنیده ام که بر شرف استعمال میشد و شخصی را عزت طلب میگفتند که در لباس و اخلاق و اطوار و معاشرت با احباب طرزی پسندیده داشته و عموم از او احترام میکردند این لفظ در کتابت نیامده و اکنون متروک است . (۱)

اخبار : طوریکه امروز اختیار کرد پیش ازین نداشت و ازین جهت نامی هم برایش وضع نبود . این لفظ با همین معنی در هند تلذذ پیدا شده و رنه ظاهر است که اخبار جمع خبر است و بس - و در فارسی روز نامه یا خبر نامه (۲) میگویند و همین نام مناسب تر است .

صاحب : در عربی بمعنی هم صحبت بوده و بعد بر اسطه اضافه یافت معنی فاعلیت پیدا نمود مانند صاحب اصوله و الملك و الدوله . و در فارسی نیز صاحب ملک صاحب دولت صاحب مال میگویند اما در هند بمعنی تعظیم استعمال یافت از قبیل میر صاحب ، مرزا صاحب ، نواب صاحب اکنون جز و نام انگلیس شده و بلکه شخص متعصر را نیز صاحب گویند و مطالعات فرنگی

کوفی : در اصل دکان سوداگر بزرگ را کوفی میگفتند و چون انگلیس در هند بلباس تجارت درآمد و دکان گرفته با سوداگرها رفت و آمد و داد و گرفت آغاز نمود لذا منازل آنها را هم کوفی گفتند تا آنکه رفته رفته بر خانه ها و دوائر حکومتی انگلیس هم همین نام مقرر گردید . چتی : هندوهای بنکاله خطوط مسلمانها را چتی میگفتند و رفته رفته اکنون تمام خطوط انگلیس را چتی میگویند .

زندگانی و سرگ زبان

زبان وقتی زنده و در عین شباب میباشد که موافقات عدیده در هر علم و فن در آن موجود و الفاظ و محاورات آن کفیلی اظهار هر گونه مطالب باشد اعم از آنکه الفاظ اصلی باشد یا دخیل .

استقلال و دوام زبان بر استحکام چهار عمود منحصر بوده و آت چهار عمود عبارتست

۱ در افغانستان بهین معنی تا حال معمول است « ۲ » روز نامه مشهور است نه خبر نامه - مترجم

از (۱) استقلال قوم (۲) اقبال سلطنت (۳) شعائر مذهبی (۴) معارف و مدنیت .

هر گاه این چهار یا سبب بقوه خود قایم باشند زبان نیز قوت مییابد و در صورت ضعف یکی ازینها زبان نیز ضعیف گشته و بالاخره می میرد. مرک زبان عبارت است از ترک دادن اهالی گفتگو و تحریر را دران زبان چنانکه تکلم و تالیف دران از رواج بیفتند .
انقلاب کلی زبان اکثر در اثر انقلاب تاریخی ملل پیش می آید و غالباً طوفان انقلاب ششجهت را زیور و نموده زبان فنا می پذیرد . درینجا از مردن السنه روما و یونان بحث نمی رانیم بلکه از السنه که در محیط ما فنا پذیرفته بیان میکنیم .

زندگی سانسکریت

(۱) خدای را شکر که قوم بخانه خود آرامند .

(۲) شکوه سلطنت با اقبال زبان یکجا رخصت گشته تالیف و ترقی زبان از جریان باز مانده است

(۳) دین و آیین هنوز به چار دیوار خانه محصور مانده و ازینجهت بزبان کمتر کمک مینماید

(۴) تعلیم قدیم و معارف و مدنیت ملی ممانده . سابق باقتضای محیط تعلیم و تهذیب مسلمانها رائج

و یسند بود اکنون تعلیم انگلیسی است (سلطنت مغل و انگلیس) رنگ قدیم را برهمزد و سبب از ضعف سانسکریت گردید .

زبان قدیم فارسی

(۱) پارسیها آواره شدند .

(۲) سلطنت از دست رفت .

(۳) دیانت بحمایت زبان برخاست تا بکار رسم و رواج پرداختن از ان بعمل آید .

لیکن در اثر جهل تغییر در الفاظ پیش آمده چیزی را چیزی تلفظ نمودند .

(۴) تعلیم و فنون قدیمه از میان رفت و باز نماند را که بزبان پهلوی است کس نمیداند

ازینجا حال زبان معلوم می شود .

فلسفه زبان فارسی و سانسکریت

در بین فارسی و سانسکریت قرابت قدیمه موجود بوده و الفاظ هر دو بر اتحاد ریشه آنها شهادت میدهد . علمای علم زبان از تعمق به هیئت کلمات و جمله بندیها و سبک عبارتها السنه مختلفه را تحقیق کرده تمام السنه عالم را به سه دسته قسمت نموده اند و در تحت هر دسته شعبات چندی فرار داده اند و نکته درین آنست که الفاظ هر شعبه به تحت دسته خود جا گرفته از دسته دیگر جدا می نماید و بدین واسطه در تحقیق الفاظ سهولتی واقع شده و میتوان در سراغ لفظی بدیسته و شعبه آن رجوع نمود و آن سه دسته این است :

۱ آریین : از شعبات این دسته است : فارسی ، هندی ، یونانی ، لاتینی ، فرانسه ، آلمانی ، روسی و غیره .

۲ سامی : از شعبات این دسته است عربی ، عبرانی ، کلدانی و غیره .
 ۳ تورانی : در تحت این دسته شعبات متفرقه قرار یافته ولی اکثر آن بی قاعده و از زیور علم
 هاری است مانند زبان تاتار ، سیام ، برما ،

برویم بغرض اصلی و آنرا بدو فصل قسمت میکنیم :-

اول طریق مقابله بین دو زبان و اصول دانستن رگ و ریشه هر یک و مقایسه در بین فارسی
 و سانسکریت که مثلا این دو خواهر از یک خانواده هست یانی ؟

۲ در شناخت الفاظ مشابه در هر دو زبان و معرفت قواعد ابدال و غیره تعیرات واقع در ان الفاظ

آغاز مقصد

بیشتر گفتیم که امته و اجناس ملکی بملکی گاه همراه نام خود میرود و گاهی در بین راه
 یا بلك دیگر رسیده نام تازه مییابد . اکثر اشیا چنان است که در هر جا نام جدا گانه دارد
 مگر اشبای لازمی و ضروری که انسان از آغاز بدان احتیاج داشته . و چون جمعیت قومی
 زیادت پذیرفته و پراکنده گشته همان اشیا را با نام آنها همراه خود برده اند و از بیان فوق
 بدین نتیجه میرسیم که اتحاد اسمی بعضی اشیا دو بین دو زبان بکلی یا باندک تغیر دلیل است . بر اتحاد
 دو قوم در اصل و نسب بایکدیگر . و چون بسراغ افتیم الفاظ دیگری هم خواهیم یافت که با هم
 متحد باشند که در نتیجه تصدیق از اتحاد دو قوم می شود پس از سراغ بشعبه های الفاظ در بین
 دو زبان بسر منزل آگاهی خواهیم رسید .

از آنجمله است نام خانواده و اقربا که هیچ خانه بلکه ذریه آدم از ان خالی نیست و چون
 در دو زبان متحد باشد اهل هر دو زبان هم بکن خواهند بود و بگذرد ذیل نام خانواده را در بین
 فارسی و سانسکریت مقابله میکنیم :

رتبه‌های ملکی علم انسانی

فارسی	
پدر ، باب	پتری
مادر ، مام	ماتری
برادر	براتری
خواهر	سوسری (۱)
پور ، پسر	پتر
دختر	دهتری
داماد	جاماتا
خسر (۲)	سوسر

« ۱ » نورستانهای افغانستان نیز خواهر را سوسری میگویند . مترجم .
 « ۲ » رجوع بفصل « خ » و ابدال آن .

(۲) نام اعضا نیز ازین قبیل است چه هر انسان عضو دارد و اتحاد نام آنها درد و زبان اتحاد اهل هر دو زبان را در توطن میرساند که بکوقت در یکجا با هم زیست میکرده اند و نام اعضا در فارسی و سانسکریت بر وجه آتی است :-

فارسی	سانسکریت	فارسی	سانسکریت
سر	شیر	زبان	سانسکریت
تارک	تالک	گلو	سانسکریت
چشم	چکشو	گری ، کردن	سانسکریت
ابرو	ابرو	(بازو ، باهو)	سانسکریت
دند	دنت	دوش	سانسکریت
دست	هست (۱)	سرین	سانسکریت
مشت	مشتک	زانو	سانسکریت
انگشت	انگشت	پای	سانسکریت
پشت	پریش	استه هست	سانسکریت
کش	ککشی (کوه)	خون	سانسکریت
ناف	ناهی		

(۳) کائنات جوو غیره است که تمام مردم آنها را می شناسند و از آغاز عالم بوده پس اتحاد نام آنها در بین دو زبان یا قرب اتحاد دلیل بر وحدت ریثه زبان است ؛ زمین ؛ را در سانسکریت - جاه - گویند (رجوع به فصل ز -) .
ماه - ماس .

تارا ؛ در فارسی و سانسکریت یک معنی آمده . (۲) .
روز ؛ در سانسکریت - روج - آمده و روشنی - را در روجری - گویند .
شب ؛ فارسی است و در سانسکریت - شیا - گویند .
شام ؛ را در سانسکریت (شائیم) گویند .
باد ؛ فارسی است و در سانسکریت (وات) میگویند .
هوا ؛ را در سانسکریت (وایو) گویند .

گرمی ؛ را در سانسکریت گرم یا گرمی گویند گرم را در سانسکریت گهام میگویند .
شکفت نیست که در سانسکریت برای هر یک ازین دو معنی لفظی جدا گانه وضع بوده است

۱- محققین هند از قبیل خان ارزو و تیک چند بار میگویند «اس» معنی فرسودن و «تین» کلمه نسبت است و آستین را ازین جهت آستین گویند که بند دست را می فرساید و من میگویم ؛ از دست - هست - واز - هست است - ماخوذ گشته استی شد و از ان - آستی عد الفک صورت گرفت و بعد آستین شد - و بزبان ژاندرست را ذستا گویند و قاعده است کذال آغاز در کلمه زاد در فارسی دال تفلظ میکنند . شاید ذال و سین یکجا به «ها» بدل شده و در سانسکریت «هست» گردیده و «تا» اصل خود باقی مانده باشد . ۲- در جهانگیری «تارا» را به معنی ستاره ضبط نموده و این بیت را ستاد آورده :
طلوع موبک سعدش کواکب را کند روشن / فروغ طلعت عدلش بسوزد نفس تارا را . مترجم

اما در فارسی گرمی از گرم ماخوذ است و لفظی که از برای فصل مقرر بوده متروک و مفقود گردیده .
 سزده رادر سانکریت شردیا شرت گویند طرفه آنکه سرما را در عربی شتا گویند شاید از بهلوی گرفته باشند .
 ۴ - اجناس و لوازم ضروری است که هر کس بدان محتاج و در هر جا موجود است و اتحاد نام در بین آنها در دوزبان دلیل بر اتحاد اهل آن دو زبان میشود .

سانکریت	فارسی
هتاشن	آتش
آپ	آب
اشت (رجوع بفصل الف ممدوده	استا
گودهوم	کندم
ماش (حیوانی را که در هند (مونک) میگویند در فارسی	ماش
ماش و ماش معر و فتر ماش سیاه میگویند) .	

گریند	برنج فارسی است و در سانکریت برهیی و بیهی گویند
شالی	شالی فارسی است
مستو (۱)	ماست
دهوم + دهوان	دود
اھار - خوک را رجوع بفصل الف ممدوده	آھار
گراس	گراس (۲)
بو	جو
کیشی - دود و کیشی	شیر
کر باس ینبه و نخ را نیز گویند	کر باس
نان مشتق از تبیدن مع علوم انسانی	نار
یونی	بود
کبه	خم
بینا - و چون - یالنا - از بینی - مشتق است یقین می رود که -	بیاله

بیاله - هم در فارسی از خود کدام مصدر و مأخذی داشته و اکنون متروک شده و ازین برمیآید که کلمه یانی در فارسی قدیم بوده و رنه حضرت حکیم سنائی که از افغانستان ابدا بهند نرفته نه قرن پیش لفظ یانی را چگونه استعمال میکرد در قصیده میگوید :

نه دزان معده جز حسد زنده نه دران دیده قطره یانی (۳)

۱- ماست را در افغانی مستی گویند .
 ۲- گراس بالفتح بمعنی لقمه . ضائری رازی گوید : جمله نعمتهای الوان بهشت - يك گراس از خوان احسان تونست .
 ۳- شاید روی قصیده باه موحده و بجای قطره پانی - قطره آبی بوده و ناسخین قطره پانی نوشته باشند چه شاید مؤلف فاضل همین يك بیت را بجای دیده باشند بلی از دیگر ابیات آن بطور یقین معلوم می شود که روی بیت - نون است پس با

پیمان، فارسی است و در سانسکریت بر مان گویند. چرم فارسی است و در سانسکریت نیز چرم آمده. دار، در فارسی درخت و دستک سقف را نیز گویند و در سانسکریت مطلقاً چوب را (دار) و دارد گویند و دار چینی از همین قبیل است.

در فارسی است و در سانسکریت - دواره - گویند و خانه را کهشان می نامند.

پوزه پوز شاخ را شاخها گویند

طرفه آنکه درخت دیودار را که سانسکریت است در فارسی نیز دیودار گویند و ترجمه اش در عربی شجر الجن گشته.

دور: ضد نزدیک در سانسکریت نیز آمده.

زود: را در سانسکریت - نیند - و دیر ضد - زود را - دهر - گویند.

راست: را در سانسکریت سیدها و - سفید - را - سیت، سیاه را شیم گویند.

سنگم و سنگار (۱) در فارسی یعنی رفیق و همراهی و در سانسکریت نیز سنگم یعنی رفاقت و همراهی است.

(۵) بعضی اسامی بنی آدم و سایر حیوانات که هر جا وجود دارند ازین قرار است:

فارسی	سانسکریت	فارسی	سانسکریت
مرد	مرتب	خر	سانسکریت
زن	جنی	اشتر	کهر
نر	نر	میش	اشطر
در فارسی مقابل - نر - ماده وضع گشته اما ناری		سک	میش
معلوم نیست چرا متروک شد غالباً ماده لفظی		شغال	شنگ
خواهد بود.		خوک	سری کال
کبی (میبون) در سانسکریت نیز کبی گویند.		موش	شوکر
گاو	کفوش	مگس	موشک
میش	میش	کلاغ	مکشیکا
اسب	اشو	چنگ	کاک
		کبی (میبون)	چنگا

(۶) اسمای عدد است که در هر زبانی موجود است و از قابل آن نیز ریشه و حدت دوزبان بدست می آید:

فارسی	سانسکریت	فارسی	سانسکریت
یک	ایک	دو	دو
سه	تری	چار، چهار	چار
پنج	پنج	شش	شش
هفت	سپت	هشت	هشت
نه	نو	دش	دش
بیست	ونشتی	تراشتی	تراشتی

۱ - درجهانگیری سنگار و سنگم هر دو را به معنی همراه و رفیق نگاشته و - سنگم - را به معنی اتصال و امتزاج دو کس یا دو چیز با هم ضبط نموده.

فارسی	سانسکریت	فارسی	سانسکریت
چهل	چتوارنشتی	پنجاه	پنجاشت
شصت	ششتی	هفتاد	سببیتی
هشتاد	اشبیتی	نود	نوتی
صد (۱)	ست، شت	هزار	سپسر

گرچه زبان فارسی و سانسکریت مدت مدیدی است که از هم بسیار دور افتاده اند لکن اسمای عدد در هر دو زبان بسیار با هم نزدیکند و این دلیل است بر قرابت اهل این دو زبان لیکن با وجود اینکه امارات و دلالتی از اختلاف واقع در بین اسم عدد - ۳ - در سانسکریت و فارسی خدشه در دل داشته تا آنکه روزی در برهان قاطع بنظر در آمد که می نویسد (۳۰۰) را در پهلوی تیرست میگویند و چون سراغ رفت معلوم شد که در زبان ژند (۳) را تراپو میگویند و حرف اولش در بین ت، ته یا س تلفظ می شود و مقابل آن در عربی - ث - بوده و - ترا - مبدل یا مخفف آن ست و ست در ژند یعنی صد است که در سانسکریت شت گویند .

و نیز در پهلوی ۳ را سه گویند و س نویسنده که مبدل یا مخفف است از تراپو چه این حرف آواز س م میدهد . در کتابه تخت جشید اتهشکینا آمده یعنی اسنگینا . و چنانکه چرخ عماده را در سانسکریت (رتبه) میگویند در ژند «رت» و در پهلوی «رس» میگویند و می نویسند و ازین سهو صاحب برهان قاطع برمی آید که «تیرست» را پهلوی نوشته باید ژند می نوشت .

مقابله اعداد وصفی در فارسی و سانسکریت :

فارسی	سانسکریت	فارسی	سانسکریت
یکم	برتهم	بیستم	سانسکریت
دوم	دویت	سی ام	بشم
سه ام	ترتیب	چهلیم	ترشتم
چهارم	چترته	پنجاهم	
پنجم	پنجم	شصتم	
ششم	ششم	هفتادم	
هفتم	سپتم	هشتادم	
هشتم	اشتم	نودم	نوات
نهم	نوم	صدم	شتم
دهم	دشم		

و فنی که از بهر اشای مذکور در فوق در دو زبان یکنام باشد معلوم می شود که اهل هر دو زبان نیز از یک خانواده بوده اند . و این اتحاد را الفاظ قدیمه مسطوره در کتب فرهنگ اثبات و فن تاریخ و جغرافیا تأیید مینماید . و ما در آنی از قواعد ابدال و اقسام اتحاد الفاظ صحبت میکنم .

۱۰ « همچنین است دو ویست بمعنی دویست .